

ضرورت و نحوه مطالعه

اصغر طاهرزاده

فهرست

- مطالعه؛ طریق هم آغوش شدن با اسرار..... ۴
- مطالعه نداشتن؛ مشکل جهان امروز..... ۶
- مطالعه؛ طریق هم افق شدن با جبرائیل..... ۷
- مطالعه؛ عامل ورود در دنیای فکر انسان‌های بزرگ..... ۱۱
- علمای دین؛ اشاره کننده به اهل البیت..... ۱۵
- مطالعه؛ باب ورود به عالم عقل فعال..... ۱۸
- المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن..... ۲۱
- امروز، مطالعه تنها راه دریافت حقایق است..... ۲۳
- مطالعه؛ مقدمه «ذکر بی نیاز از مطالعه»..... ۲۶
- نباید همه اوقات یک جور مطالعه کنیم..... ۲۷
- دو نکته برای دانشجویان..... ۲۷
- توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه..... ۳۱
- اما مواظب باشید..... ۳۲
- طوری مطالعه کنید که به فهمی عمیق برسید..... ۳۳
- پیشنهاد چند سیر مطالعاتی..... ۳۳
- برنامه بریزید تا برنامه بشوید..... ۳۷
- فواید مطالعه در جنبه‌های فردی و اجتماعی..... ۳۸
- نحوه استفاده از مطالعه در زمینه‌های فردی و اجتماعی..... ۳۹

جلسات اخلاقی و مطالعه زندگی نامه بزرگان و شهدا؛ محرکی برای

سلوک ۴۰

دنبال اندیشه‌هایی متناسب با این زمان باشید ۴۲

تفسیر قرآن؛ مقدمه انس با قرآن ۴۳

تزکیه از طریق عقل؛ عملی‌تر از تزکیه‌های اخلاقی ۴۴

خطر دکتر شریعتی منهای شهید مطهری «رحمة الله علیه» ۴۶

سیاسی بودن برای انقلاب اسلامی عین دینداری است ۴۷

حوزه، تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست ۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالعه؛ طریق هم آغوش شدن با اسرار

یکی از سؤال‌هایی که فرمودند این است:

آیا مطالعه، یکی از راه‌های کسب معرفت و رسیدن به قرب است یا صرفاً وسیله رفع شبهه است؟

التفات داشته باشید که عموماً علت سرخوردن از مطالعه، یکی مطالعه روی موضوعاتی است که ارزش مطالعه ندارند و محتوای لازم را به انسان نمی‌دهند، و دیگری بد مطالعه کردن است. همچنان که هیچ‌کس از نگاه کردن بدش نمی‌آید اما اگر انسان به منظره‌ای نگاه کرد که تنفر در او ایجاد کرد، چشمانش را روی هم می‌گذارد بعد هم شاید دیگر اصلاً جرئت نکند چشمش را باز کند. سرخوردن از مطالعه هم همین طور است. انسان اساساً و روحاً مطالعه را می‌شناسد، یک شرحی إن شاء الله می‌دهیم. در ابتدا می‌خواهیم خواستگاه اینکه چگونه می‌شود انسان از این نیاز بسیار بدیهی خودش بعضی مواقع فاصله می‌گیرد، معلوم شود. بعد ببینیم ما چه انتظاری از مطالعه داریم و آیا آن انتظار برآورده می‌شود یا نه.

تأکید ما همین است که اگر از مطالعه آنچه را که می‌خواهیم به دست نیاوریم، طبیعی است که از آن فاصله می‌گیریم؛ نمی‌آییم پیرسیم: «چطور شد که ما از مطالعه کردن خسته شدیم؟»، ولی آرام آرام مطالعه را رها می‌کنیم. اما اگر برسیم به اینکه نه؛ ما یک نیازهایی داریم که فقط از طریق مطالعه اقتناع و اشباع می‌شود، حالا برمی‌گردیم و گمشده‌مان را پیدا می‌کنیم.

جواب سؤال را این طور یادداشت کرده‌ایم. «علما در خلوت خود اسراری را برای ما مکتوب کرده‌اند تا از طریق مطالعه آن اسرار، با نتایجی که علما در خلوت خود به دست آورده‌اند هم‌آغوش شویم». یکی از چیزهایی که نمی‌گذارد ما مطالعه کنیم، این است که دنبال مکتوبات خلوت علما نیستیم. مگر کسی می‌تواند برای کسی چیزی بنویسد؟! باید خودش عالم داشته باشد و در این عالم یک میوه‌های خاصی از آن عالم برایش آمده باشد، و حال آن میوه‌ها را به زبان نوشتار به شما می‌دهد شما هم از طریق این نوشتار به آن میوه‌ها وصل می‌شوید. البته مواظب باشید که:

ای بسا ابلیس آدم روی هست | پس به هر دستی نباید داد دست
و اینجاست که اگر ما هر کتابی را خواندیم، بعد از یک مدتی دیگر
نمی‌توانیم کتاب بخوانیم. چون بنای ما از مطالعه ارتباط با اسرار خلوت
علماء نبوده است و لذا کتاب از چشم ما می‌افتد.

مطالعه‌نداشتن؛ مشکل جهان امروز

یک فرصت خوبی بگذارید ببینید مشکل جهان امروز چیست. مشکل جهان امروز این است که چون نمی‌تواند مطالعه کند، مجبور است که با رُمانها خلوت خودش را- که با این خلوت به بهترین اوج می‌توانست برسد- خراب کند.

منظور، پدیدهٔ رمان خوانی در دنیای امروز است. ولی مطالعه زندگی بزرگان منظور ما نیست. چرا که رُمان گاهی نمونهٔ ایده‌آل یک حیات است، آن رُمان چیز خوبی است. مثلاً کتاب «حی‌بن‌یقظان» ابن سینا یا کتاب «عقل سرخ» سهروردی، خیلی جالب است. سهروردی قصهٔ یک انسان را ترسیم می‌کند که از چاه قیروان درآمد و از وادی مورچگان گذشت به یمن رسید و جگر آسمان را بُرید، هر انسانی در نگاه اول می‌گوید: اینها چیست که این آقا می‌گوید؟! در حالی که از نظر سهروردی این قصهٔ هر انسانی است که باید این طور باشد، او قصهٔ ما را می‌گوید؛ چاه سیاه قیروان، یعنی دنیا. عبور دادن نفس از وادی مورچگان یعنی عبور از وادی حرص و کثرت. بعد به وادی یمن وارد شدن یعنی وارد عالم میمنت و مبارکی شدن، بعد باید به آسمان برود و جگر آسمان را برای خودش بردارد، یعنی وادی تنفس عالم غیبی. یک وقت قصه خودمان را در صورت‌های واقعی و توجه به ابعاد آرمانی می‌خوانیم که توسط بزرگان نوشته شده، و یک وقت قصه‌های سرد و بی‌روح برای از بین بردن اوقات فراغت را می‌خوانیم.

دنیای امروز به بدترین فلاکت‌ها - که یکی می‌خواهد ادای خواندن را درآورد - افتاده است. ما شرقی‌ها چون نمی‌توانیم روح‌مان را مثل غربی‌ها در غروب ببریم و نمی‌توانیم به این چرندیات روزمرهٔ پوچ پوک قانع بشویم، رندی می‌کنیم و نمی‌پذیریم. پدیدهٔ رندشدن، پدیدهٔ رفلکسِ مقابل با انحراف است. رندها (یعنی همان قلندرها) متوجه می‌شدند آنچه مردم به آن تن داده‌اند بیخود است این کار را تماماً منکر می‌شدند.

پس مسألهٔ مطالعه، یک طرفش غذای جان انسان است که می‌خواهیم روی این تأکید کنیم به همین معنایی که بابش را باز کردیم. یک طرف دیگرش این است که بی‌مطالعه‌گی را داریم با ادای مطالعه پُرمی‌کنیم، یعنی خیلی چیز می‌خوانیم اما بهره‌ای از آن نمی‌یریم. مثل کتاب «امیر ارسلان نامدار» که نویسنده، با خیالات خودش خوش است و به بالاتر نظر ندارد و بدتر از این رُمان‌هایی داریم که ۳۰ جلد کتاب است و شخصیت‌هایش انسان‌هایی هم‌تراز ما هستند که مقصدشان هوس‌های زشت ماست. رمان‌های عجیبی امروز در دنیا هست؛ امروزه بشر رذل و فاسد شده، انعکاس شخصیت خود را در رمان‌ها پیدا می‌کند. این رمان‌ها، رمان‌هایی است که در واقع خلوت بشر را ضایع می‌کند. ما می‌خواهیم زیر بار اینها نرویم، و گرنه در طول زندگی «هر دم به کاری» می‌شویم.

مطالعه؛ طریق هم‌افق شدن با جبرائیل

حرف این است که شما از طریق نوشتار تفکر می‌کنید، از طریق تفکر سیر می‌کنید، و از طریق سیر، به عقل فعال می‌رسید. عقل فعال یک

اصطلاح فلسفی است. عقل فعال، در اصطلاح دین همان جبرائیل است. یعنی واقعاً با جبرائیل ارتباط پیدامی کنید، اما نه در نمایش جبرائیلی که در وجود مقدس حضرت رسول ﷺ ظهور کرد، بلکه در اندازه وسعت وجودی خودتان. مثل وقتی که جبرائیل به حسان بن ثابت کمک کرد. او به پیامبر اکرم ﷺ گفت: یا رسول الله! اجازه می دهید راجع به غدیر شعر بگویم؟ حضرت فرمودند: بگو، جبرائیل کمکت می کند. حال شما حساب کنید شعر حسان بن ثابت را مطالعه کردن، یعنی هم‌افق شدن با جبرائیل. شما یقین بدانید فکر متفکران خلوت‌دار، عین همین مورد است.

عالمان واقعی اصلاً نمی‌توانند چیزی را که بقیه نوشته‌اند بنویسند، با این کار به شور نمی‌آیند. اینها دوست دارند و می‌خواهند نمایش خدا باشند. چگونه خدا عشق محض است؟! «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» این یعنی عشق. کیست که اصلاً نمی‌تواند بخوابد یا چرت بزند؟ کسی که سراسر حضور است و شغف. بنابراین خدا عین عشق است، پس عین فوران است؛ برای همین هم می‌گوئید: «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَيَّ الْبَرِّيَّةِ» یعنی ای خدایی که دائماً در فیض رسانی هستی. کسی هم که یک چیزی از عالم غیب به دست می‌آورد، در فوران است، چون عالم غیب عین فوران است. همین‌ها باعث می‌شود که نتواند دست به قلم نبرد، یک حالی است! عالمان بزرگ وقتی دست به قلم می‌بردند، در واقع قصه وارد شدن خودشان در بهشت را تکرار می‌کردند. این نوشته‌ها، نوشته‌هایی است که به آدم زندگی می‌دهد. دوباره جمله را دقت کنید: «در عالم خلوت، عالمان بزرگ با تفکر خودشان هدیه‌ای را که از طریق جبرائیل آورده‌اند به کتابت در می‌آورند

و ما از طریق این مکتوبات با عالم عقل و عالم جبرائیل ارتباط پیدا می‌کنیم».

حالا شما امتحان کنید، ببینید هر نوشته‌ای حال و هوای اتصال به عالم غیب را در بر دارد، یا باید تلاش کنید نوشته‌های خاصی را مطالعه کنید. مثلاً شما نوشته‌های شهید آوینی «رحمة الله علیه» را ببینید، نوشته‌های آدمی است که در عالم غیب به سر می‌برد یا در اطلاعات. درست است که گاهی از این طرف و آن طرف اطلاعات هم به دست می‌آورد، ولی این اطلاعات را در عالم خودش می‌برد. این عین همان کاری است که فارابی و ابن سینا می‌کنند، بخصوص فارابی عزیز.^۱

إن شاء الله اگر برسیم پاسخ بدهیم، در سؤال‌ها هست؛ که از کجا باید شروع کنیم؟ اما بدون مطالعه نمی‌شود، یعنی هیچ روزی شما نمی‌توانید بدون مکتوبات به عالم عقل برسید. بله؛ یک وقت مکتوب شما ذکر الهی می‌شود، یعنی قرآن، اما این خیلی کار دارد. یعنی آیا کسی که زبان عربی را خیلی خوب می‌داند، به نظر شما قرآن هم می‌داند؟! هیچ فرقی نمی‌کند؛ مثل من و شماست که فارسی می‌دانیم ولی مثنوی را نمی‌شناسیم. ببینید مثنوی یعنی وارد عالم مولانا شدن، الآن چند درصد از فارسی‌زبان‌ها می‌توانند وارد عالم مثنوی بشوند؟! حتی استاد‌های ادبیات هم نمی‌توانند؛ استاد‌های ادبیات، فقط می‌فهمند که معنی این لغت چیست. باید آدم آماده بشود گمشده‌اش را در عالم مولوی بخواند، و آن وقت تلاش می‌کند

۱ - توصیه می‌کنم این کتاب «فصوص الحکم» فارابی را بخوانید، به فارسی هم ترجمه شده

وارد عالم مولانا بشود، در آن حال دیگر با خواندن مثنوی قصه ارتباط مولوی را با عالم غیب مطالعه می کند.

البته ما شیعه‌ها نمی توانیم خیلی قربان مولوی برویم، برای اینکه چیز بیشتری داریم. نه برای اینکه مولوی سنی است، مگر عرفان، سنی و شیعه هم می شود؟! این ها اصلاً معنی نمی دهد. آنهایی که این سؤالها را دارند، اصلاً عرفان نمی فهمند. عرفان، گرفتن است از عالم غیب. بله؛ کم و زیاد دارد، مسلماً کسی که به اهل البیت پشت بکند، اصلاً به غیب راهش نمی دهند. و وقتی که وارد عالم مولوی می شوی، می گویی: مگر می شود سنی باشد؟! مولوی می گوید:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای بنما از آنچه دیده‌ای

اصلاً این حرفها به چه معناست که مولوی سنی است یا شیعه؟! اگر کسی به اهل البیت نزدیک شده باشد نمی تواند تمام دلش را به مثنوی بدهد، اما خیلی از قصه‌های خودش را در مثنوی منعکس می بیند، یک وقت این حرفها باعث نشود شخصیت مولوی پایین بیاید. اما همین جا می خواهیم تذکر بدهیم: اینهایی که از اهل البیت فاصله گرفتند و می خواهند که به یک جایی برسند، به بیشترین جایی که می توانند برسند مثنوی است، ما به اینها توصیه می کنیم که همه دلتان را به مثنوی ندهید، چون آن وقت یک جایی بالاتر را خالی نگه داشته‌اید. این مطلب سر جای خودش باشد هر چند خیلی هم شما به آن مبتلا نیستید.

بحث بر سر مطالعه بود. قرآن را چگونه می شود فهمید؟ باید رفت و با آن هم زبان شد. یعنی باید راه ارتباط با جبرائیل را از طریق قرآن پیدا کرد.

برای همین هم شما می‌بینید خیلی‌ها وارد قرآن می‌شوند ولی همین‌طور دست خالی بیرون می‌آیند، به تعبیر روایت چیزی به دست نمی‌آورند. در روایت داریم آخرالزمان قرآن از گلوی انسان‌ها پایین نمی‌رود، چرا؟ چون این‌ها اصلاً دنبال جبرائیل نیستند. چرا که راه اتصال خدا، وزیدن جبرائیل است بر جان انسان از طریق قرآن. فیلسوفان خیلی روی این زحمت کشیده‌اند، بخصوص فارابی عزیز کار کرده‌است؛ از همین کتاب «فصوص الحکم» فارابی هم، چیزهای خوبی روی هم رفته به دست می‌آید.

مطالعه؛ عامل ورود در دنیای فکر انسان‌های بزرگ

کتاب‌ها، غوغای حیات بشریت‌اند. مدرنیته تنها ظلمی که کرد این بود که راه ورود به عالم بزرگ بشریت را، بر بشریت بست. یعنی قصه «کهنه‌شدن» را با «نوشدن» مطرح کرد. می‌دانید مدرنیته چه کار می‌کند؛ مدرنیته می‌گوید: ما «نو» هستیم. وقتی که «نوشدن» مطرح شد، «کهنه‌شدن» مطرح می‌شود. لذا هر چیزی که مثل فرهنگ مدرن حسی و جدید نیست، کهنه است. بنابراین تفکری که به آسمان وصل است کهنه می‌شود. بنابراین ناخودآگاه آدم می‌بیند اگر برود اندیشه «سُهروردی» بخواند کهنه است باید برود «صادق هدایت» بخواند که نو باشد یا «کافکا» بخواند. فرهنگ مدرنیته تمام روح این دنیا را که آثار اندیشمندان بزرگ باشد، از مردم گرفته‌است.

باغ سبز عشق کو بی‌متهاست جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
حالتی دیگر بُود کان نادر است بی‌بهار و بی‌خزان، سبز و تر است

یعنی باغ سبز عشق که پاییز و بهار ندارد و فوق پاییز و بهار است و موجب ظهور آثار عالمان بزرگ برای ما می‌شود. اما مدرنیته دنیا را پاییز و بهارش کرد؛ که آقا اینها بهار است و آنها پاییز است، ما هم می‌گوییم: عجب! پس مثنوی یا گفتار سهروردی یا حتی روایت و نهج البلاغه و یا حتی قرآن پاییز است؟!

پس اول این روحی را که بر شما حاکم شده و باعث شده است که نتوانید با قرآن خلوت کنید بشناسید، بعد می‌بینید: وای! مگر می‌شود من با امام صادق علیه السلام نتوانم خلوت بکنم؟! اگر می‌خواهید با امام صادق علیه السلام خلوت کنید، باید اول برسید به اینکه بدون امام صادق علیه السلام و بدون خلوت داشتن با امام صادق علیه السلام، هیچ‌اید، هیچ. چون وقتی نمی‌دانید «بدون آن قله بودن» یعنی چه، تلاش نمی‌کنید به آن قله برسید.

به عنوان مثال: اگر شما می‌خواهید از یزد به اصفهان بروید، وقتی به نایین می‌رسید کار خوبی کرده‌اید که به نایین آمده‌اید، اما این که هنوز اصفهان نیست. حالا یک نفر بگوید الحمدلله که رسیدیم، برای اینکه نصف راه را آمده‌ایم! نه؛ وقتی بنا ندارید به مقصد برسید، نصف راه، اصلاً راه نیست. دقت کنید؛ نصف راه، وقتی نصف راه است، که بقیه‌اش هم طی بشود. برای همین هم در روایت داریم که روز قیامت اگر کسی افقش گم شود، در قیامت همین‌طور می‌دود نمی‌داند کجا برود، مثل ملخ‌های پراکنده است نمی‌داند کجا برود سرگردان است، چرا به اینجا رسیده

۲ - «خُشِعَا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ» از قبرها سرفاکنده بیرون

می‌آیند، مانند ملخ‌های سرگردان (قمر/۷).

است؟ چون افق زندگی را پیدا نکرده است. یک وقت است یکی دارد می‌رود اصفهان و می‌داند که تا حالا به نایین آمده‌است، این افقش را گم نکرده‌است. ولی یک وقت همین طور می‌رود و دل خوش است که می‌رود.

خلوت با امام صادق علیه السلام را اگر طالب بودید، چه اشکالی دارد که یک مدتی آرام آرام برنامه بریزید؟! آنوقت ما به شما قول می‌دهیم؛ به یک جاهایی می‌رسید که اصلاً نمی‌توانستید فکرش را بکنید. می‌توانید بروید کتاب تحف العقول^۳ را باز کنید برنامه مطالعه روی اندیشه امام صادق علیه السلام را با تعمق در آن داشته باشید.^۴ به این جهت وقتی شما می‌خواهید به دنیای امام صادق علیه السلام وارد بشوید، با تحف العقول راحت‌تر وارد می‌شوید. یا مثلاً می‌توانید «اصول کافی» عزیز را بخوانید تا مثلاً وارد دنیای «بر به اخوان» بشوید، یا مثلاً وارد دنیای فرار از عُجب بشوید. جناب «کلینی» آمده می‌گوید: می‌خواهی به شاگردی اهل بیت بروی و از کبر نجات پیدا بکنی؟ بیا باب «تواضع» را بخوان، باب «فرار از کبر» را بخوان. این کتاب، گل فرمایشات همه ائمه است، این کار خوبی است خدا مرحوم کلینی را رحمت کند.

می‌بینید اینها زندگی می‌کرده‌اند، اگر بخواهیم باب این بحث را باز کنیم خیلی خسته‌تان می‌کنیم. یعنی شما حداقل روی انگیزه آنهايي که

۳ - تحف العقول از جناب ابو محمد حسن بن علی بن شُعبه خُرانی از علماء قرن چهارم، که یک منتخبی است از کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است.

۴ - تحف العقول کتاب بسیار خوبی است توصیه می‌کنیم با آن زندگی کنید.

مطالعه حقیقی می کنند، وقت بگذارید. یعنی اینها توی این اتاقها چکار می کنند؟! یعنی اینها چه خبرشان است؟! من بعضاً که خدمت آیت الله حسن زاده می رفتم، می دیدم که حدود چند تا میز کوچک توی اتاقشان هست. یعنی روی هر میزی یک تحقیقی می کردند، کتابهای هر تحقیقی روی یک میز جدایی بود. این حال عجیبی را که ایشان دارند و با هر کتابی زندگی می کنند اگر به دست آوردید، بعد می بینید که بزرگترین ستم به خودتان همین است که نفهمید با مطالعه نکردن چه چیزی را دارید از دست می دهید.

گاهی ممکن است کسی به آدم بگوید: «یعنی چه؟! با مطالعه کجا را گرفته ای؟!»، با این حرفها خیلی به ما ظلم شده است. بگو: «خودت کجا را گرفته ای؟! آدمی که در دنیای فکر انسانهای بزرگ دارد زندگی می کند، می گوید: من در تمام بهشتها دارم زندگی می کنم، تو می گویی: «کجا را گرفته ای؟!»، تو، چون بیرون ایستاده ای می گویی: «کجا را گرفته ای؟!». تو کجا را گرفته ای؟!». یعنی امروز دنیای مدرنیته عالم انسانی را که به آسمان وصل است به زعم خودش به موزه برده است و حالا خودش در سرگردانی است.

بر همین اساس است که با مطالعه کتاب علمای بزرگ بعد از یک مدتی به مقام وحدت اندیشه که علما به آن نزدیک شده اند می رسید. علما به یک مقام وحدت رسیده اند، برای همین می بینید اصلاً نمی شود که فلان عالم در حرفهایش تضاد پیدا بشود. اینکه می بینید در حرفهای کسی تضاد پیدا می شود، به خاطر این است که وحدت ندارد فقط انبار اطلاعات

دارد، ما هیچ وقت نمی گوییم بروید مکتوبات او را بخوانید. نه؛ بزرگانی که ما می شناسیم اصلاً تا به مقام وحدت نرسند، دهن باز نمی کنند و قلم روی کاغذ نمی گذارند. حداقلش شهید مطهری «رحمة الله عليه» است. شما ببینید: شهید مطهری «رحمة الله عليه» به یک جایی می رسد که دیگر می تواند دهن باز کند، منظور ما این دهن باز کردنی است که خودش به عنوان صاحب نظر، نظر بدهد. یک وقت مثلاً یک کسی می آید خبری می دهد یا یک روایتی می خواند، ولی یک وقت یک شخصی حقایق را کشف می کند. شهید مطهری «رحمة الله عليه» مجموعه اطلاعات نیست، شهید مطهری «رحمة الله عليه» یک دانشمند است. به همین دلیل هم اگر شما یک مدتی با شهید مطهری «رحمة الله عليه» ارتباط پیدا کردید می شوید مطهری؛ چون با شهید مطهری «رحمة الله عليه» هم افق می شوید، هم نفس می شوید. الا اینکه به جهت این که او ممر لطف خدا به شما بوده است، خداوند یک کمالات بیشتری به او می دهد، و لذا همیشه شما شاگردی او را حس می کنید. بر همین اساس، مسأله مطالعه یک چیزی است که اصلاً نمی شود آدم بدون مطالعه زندگی بکند. فقط باید بگردیم آن کسی را که می توانیم جانمان را با او هم افق کنیم و مطلوب و افق برتر ماست پیدا کنیم، و چنین کسانی هم عموماً انسان های بزرگ دنیا هستند.

علمای دین؛ اشاره کننده به اهل البیت

خدا لطفی به ما کرده بود گاهی روی آثار دانشمندان بزرگ دنیا کار می کردیم. گاهی دوسه سال باید وقت مان را صرف می کردیم تا

بتوانیم عمق اندیشه آن دانشمند را در آوریم، بعد یک مرتبه می‌دیدیم که چیزهایی به ما داد، اما هنوز در وجود ما زمینه‌های خالی بزرگی مانده است. برای همین هم بعد که برمی‌گردی، می‌بینی آخرش باید مسأله‌ات را فقط با کسانی حل کنی که در رابطه با آنها آمده‌است: هیچ نقص شخصیتی در آنها نیست؛ یعنی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»^۵. یک آدم عادی فکر می‌کند ما همین طوری به این‌ها رسیده‌ایم، نه. یک مدتی شاید دو سال عمرمان را روی «اپانیشادها» گذاشتیم، «اپانیشادها» خیلی عالی است. می‌شود آدم با آن زندگی کند، خیلی عالی است! ولی حالا که مثلاً سراغ نهج‌البلاغه می‌آییم، می‌گوییم ای کاش یک کسی بود که این افق نهج‌البلاغه را به ما نشان می‌داد تا به جای اپانیشادها روی نهج‌البلاغه کار می‌کردیم. البته هنوز هم ما اپانیشادها را یکی از بهترین کتاب‌های دنیا می‌دانیم. این کتابها از شانزده قرن قبل از میلاد در چین و هند بوده است، با این همه حرف توحیدی! اما پیام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» این است: گروهی را از هرگونه نقصی پاک کردیم تا مظهر پُرشدن تمام خلایای بشر باشند و بشر باید دست از دامان آنها برندارد.

حالا می‌آیی خدمت امام خمینی، علامه طباطبائی، ملاصدرا «رحمة الله علیهما» می‌بینی که می‌خواهی فدای اینها بشوی که با آثار و نوشته‌هایشان می‌گویند: «اهل‌البیت را ببین». ولی مثلاً می‌روی خدمت فلان دانشمند، می‌گویی: «من را ببین». خواهش می‌کنیم بروید روی اینها دقت کنید؛ شاید

۵ - خدا اراده کرده است شما اهل‌البیت از هرگونه نقص و آلودگی پاک

ما الآن خاك پای علامه طباطبائی و ملاصدرا «رحمة الله عليهما» را سرمه چشم مان کنیم برای اینکه می گویند: «ما را بین». و به همین جهت خیلی بزرگ اند، اما می گویند: «آنها را بین». یعنی افقی که به آدم نشان می دهند، افق «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» است، افق انسان های معصوم که نمایش خدایند. شما به این آیه دقت کنید؛ خدا می گوید: ما به این نتیجه رسیده ایم؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» اراده کرده ایم که «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ» از شما خانواده برطرف کنیم «الرِّجْسَ» هر گونه نقصی را.

این قدر مسأله روشن است که پیدا نیست.. گاهی برای دوستان مثال می زنیم: اگر آب خیلی زلال باشد، نمی بینید، هر چه به ما بگویند «این آب است»، می گوییم: «کو آب؟!». ولی وقتی یکی می آید به آن دست می زند کف می کند، می گوییم: راست گفتی، آب است. علامه طباطبائی ها کارشان همین است؛ یک آب زلالی به نام فرهنگ اهل البیت و قرآن است که آدم نمی بیند، تفسیر یعنی موضوع دار کردن انسان، که تازه آدم ورود حقیقت را به دست بیاورد، به همین تشبیه التفات داشته باشید.

ما خلوت علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» را خلوت یافتن اهل البیت می دانیم تا ما را به کسانی که ابر انسان اند برسانند. اگر آثار این بزرگان را مطالعه نکنیم چگونه می خواهیم برسیم؟! برای رسیدن به فرهنگ اهل البیت و قرآن تعقل می خواهد، فارابی می خواهد. فارابی در زمانی زندگی می کند که می بیند جو ارتباط با اهل البیت مسموم است. فارابی (به گفته همه آن بزرگانی که ادعا دارند) شیعه است، هیچ وقت هم نمی گوید که من شیعه ام. بعد می بیند این مکتب را نمی شود طرح نکند، لذا اندیشه خودش را به

گونه‌ای مطرح می‌کند که انتهای اندیشه‌اش به اندیشه‌های «اهل طهارت محضه» یعنی اهل البیت برسد.

مطالعه؛ باب ورود به عالم عقل فعال

می‌خواهیم بگوییم که، بگردید پیدا کنید چه مطالبی را باید بخوانید، هر چیزی را مطالعه نکنید و گرنه خسته می‌شوید و رها می‌کنید. ولی انسان‌های بزرگ را پیدا کنید، اندیشه‌های بزرگ را پیدا کنید، برنامه درازمدت بریزید که از طریق این انسان‌های بزرگ به عقل فعال وصل بشوید. به عقل فعال که وصل شدید، می‌بینید که خودتان به چشمه وصل‌اید؛ آنوقت إن شاء الله می‌بینید قرآن و روایت می‌فهمید.

یک مدتی آثار کنفیوس را می‌خواندیم، خیلی هم خوش‌مان می‌آمد، دربه‌در هم دنبال آن بحث بودیم که بخوانیم، یک لحظه حس کردیم این‌ها بهتر از حرف‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است. همان‌جا متوقف شدیم و به «تحف‌العقول» مراجعه کردیم. مدتی بررسی کردیم باز هم قانع نشدیم، همین‌طور مانده بودیم. بعد از یک مدتی متوجه شدیم علتش این است که کنفیوس به شخصیت محدود ما نزدیک‌تر است؛ کنفیوس با این شخصیت محدود ما خیلی بیشتر هماهنگ است بیشتر با ما هم‌زبان است. بعد متوجه شدیم که نه؛ اگر ما بالاتر نیاییم، به کنفیوس خلاصه می‌شویم. خدا لطف کرد و گذشتیم.

این قضیه را به این جهت عرض می‌کنیم که شما به جایی می‌رسید که وقتی کنفیوس هم می‌خوانید، جای و حد کنفیوس را می‌فهمید؛ دیگر

این طور نیست که خودتان را تماماً به کنفیسوس خلاصه کنید. امروزه یک مشکلی که بعضی ها دارند و ندیده ایم کاملاً موفق بشوند، همین ماندن در حد کنفیسوس است. از کنفیسوس بالاتر، لائوتسه است؛ لائوتسه به طور دیوانه کننده ای زیباست. می بینیم که آقای آوینی هم در بعضی از جمله ها، لائوتسه را می پذیرد، همین حالا هم اگر ما بخوانیم خیلی زیباست، چون آخرش به عالم قدس وصل بوده است. ولی بعد می بینیم یک چیز دیگری هست که بیشتر به ما جواب می دهد و آن فرهنگ معصومین است.

این سیری را که ما آرام آرام به انتهای مقصد برسیم، ارتباط با عقل فعال می گویند. شاید بگویید: این کاری که می گویی، اصلاً نشدنی است! نه؛ ما ادعا می کنیم همان کاری که خدا کمک کرد و ما بابش را باز کردیم، شما می توانید ادامه بدهید. «بابش را باز کردیم» مثل روزه گرفتن است؛ ما فهمیدیم که باید ماه رمضان روزه بگیریم شما هم فهمیده اید، بالاخره یکی بابش را باز کرده است که روزه بگیریم، وجود مقدس پیغمبر باب این را باز کرده است. حالا وقتی می خواهیم روزه بگیریم، آیا به واقع روزه می گیریم؟ چون باید دل مان روزه باشد، چشم مان روزه باشد. حالا چه کار می کنیم؟ آری بابش باز شده است، حالا این قدر ادامه می دهیم تا کم کم بتوانیم روزه واقعی بگیریم. نظر ما این است این کاری که ملاصدرا کرد یعنی تألیف اسفار، و ما هم جلد ۸ و ۹ آن را ترجمه کرده ایم، همین «معرفة النفس و الحشر» که خیلی هم سخت نیست، باب خیلی خوبی است دو سال کسی وقت بگذارد و به همین روش برنامه ریزی کند، باب تمرین ارتباط با عالم عقل فعال برایش باز می شود.

با این صحبت‌هایی که خدمت‌تان عرض کردیم، اصلاً نمی‌خواهیم یک چیز ایده‌آلی بگوییم که باعث بشود شما آن‌ها را بایستید و ما این طرف بایستیم، نه؛ ما در نظر داریم که خیلی راحت برای شما ساده‌ترین نوع وارد شدن در مطالعه را عرض کنیم، این پراکنندگی‌ها را کنار بگذارید و فقط بدانید با وارد شدن به عالم علما، وارد عالم عقل فعال می‌شوید.

حالا وقتی قدم‌قدم جلو بروید، دیگر کنفسیوس نمی‌تواند شما را قانع کند. اگر مطالعه کنید، می‌بینید این‌هایی که امروزه به کنفسیوس متوسل می‌شوند، با کنفسیوس در یک جا ایستاده‌اند، بعضی‌ها هم با افلاطون در یک افق فکری ایستاده‌اند. افلاطون چیز عجیبی است! افلاطون غیر از ارسطو است. الان ما در همین دانشگاه اصفهان و دانشگاه صنعتی اصفهان دوستانی داریم که این‌ها تمام زندگی‌شان افلاطون است. و واقعاً هم می‌شود با افلاطون خیلی زندگی کرد، اما می‌بینیم یک جاهایی از زندگی این افراد خالی است و راضی به این خالی بودن شده‌اند، باید از افلاطون می‌گذشتند، باید می‌رسیدند به اینکه: من باید به یک «آب گُر» برسم. «آب کر» یعنی هر چه هم با دست نجس به آن دست بزنید، در عینی که نجسی برطرف می‌شود، آب نجس نمی‌شود. یعنی به این جا می‌رسید خیلی هم سخت نیست. آن شخص تقصیر خودش است که به خلأهای خودش راضی شد. بعضی‌ها به مثنوی متوسل می‌شوند، مثنوی خیلی عالی است ولی نمی‌تواند تمام خلأهای انسان را پُر کند. کسی که به مثنوی راضی می‌شود، به بعضی از خلأهایش راضی شده است. ولی اگر راضی نشوید، یک مرتبه

به یک جایی می‌رسید که دیگر «آب کر» می‌شوید، یعنی به عقل فعال می‌رسید می‌بینید که دیگر روایات معصومین، جواب اصلی جان شماست. یکی از روش‌های خوبی که این راه را به شما نشان می‌دهد، «معرفت النفس» است. «معرفت النفس» روش امام و علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» و بسیاری دیگر است، اینها همه مبنای کارشان «معرفت النفس» است. چون در این روش انسان سعی می‌کند لایه‌های وجود خود را یکی یکی ورق بزند تا به لایه‌های عمیقی دست یابد که آن لایه‌ها با نور حق و روش معصومین علیهم‌السلام به نشاط می‌آید.

المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن

یکی از راه‌های ورود به عالم عقل فعال، همین تفسیر قیم المیزان است. نمی‌گوییم از طریق قرآن، شوخی که نداریم؛ قرآن را نمی‌توانیم بفهمیم، یعنی اصلاً از این فکرها نکنید که حالا ما فردا می‌رویم قرآن را می‌فهمیم، اصلاً چنین چیزی نیست. همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی قرآن نازل می‌شد اصحاب می‌گفتند: «یا رسول الله! منظور این آیه چیست؟». خیلی از آیات به این راحتی معنی خود را آشکار نمی‌کند. ما در روایت داریم که یک سری از آیات قرآن را آخرالزمان می‌فهمند. برای همین است که نمی‌گوییم برای ورود به عالم عقل فعال رجوع کنید به «قرآن»، می‌گوییم رجوع کنید به تفسیر «المیزان»، خیلی کمک‌تان می‌کند، چون المیزان عالم دارد.

ما نمی‌گوییم «تفسیر نمونه»، تفسیر نمونه اطلاعات خوب قرآنی به شما می‌دهد. تفسیر نمونه را یک شخص نوشته است، بلکه جمعی از دانشمندان آمده‌اند به عنوان یک دایرةالمعارف به شما ارائه داده‌اند، واقعاً خدا کمک‌شان کند خیلی به ما خدمت کرده‌اند. همچنان که تفسیر «مجمع‌البیان» به ما خیلی کمک کرده است. «مجمع‌البیان» را مرد بزرگی به نام «طبرسی»، مجموعه نظرات راجع به آیات را نوشته است.

حالا ما چه کنیم؟! می‌خواهیم وارد یک عالم بشویم، المیزان کمک می‌کند که وارد این عالم بشویم. آیت‌الله‌جوادی آملی عالم دارد، با ارتباط با اندیشه او که مبین المیزان است شما را وارد عالم المیزان می‌کند. مثلاً ببیند: خیلی‌ها بزرگ‌اند و تعریف آنها را هم می‌کنیم، اما وقتی می‌خواهیم بگوییم شما می‌خواهید ارتباط با عالم قدس پیدا کنید، می‌گوییم باید آرام آرام به عالم آیت‌الله‌جوادی وارد بشوید، در این صورت وارد یک کاخ می‌شوید وارد یک بهشت می‌شوید که در و دیوار دارد، شیشه دارد، طاق دارد، کولر دارد، فرش دارد، یک قصر است! در بعضی روایات داریم که مؤمن اگر این کار را بکند، یک قصر در بهشت به او می‌دهند، آری قصر! ولی در ازای بعضی از اعمال یک درخت می‌دهند، حالا ما زیر این درخت که نمی‌توانیم تماماً زندگی بکنیم. اما یک وقت قصر می‌دهند، بعضی کتاب‌ها دریچه یک قصر است بعضی روایت‌ها و کارهای اخلاقی دریچه یک قصر است، المیزان هم دریچه قرآن است. و اگر کسی

۶- برای روشن‌تر شدن بحث به جزوه «جایگاه تفسیر المیزان و روش استفاده از آن»

توانست وارد آن بشود به او بهشتی می دهند که در مورد آن فرمود: «جَنَّةٌ
عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^۷ عرض آن بهشت، به اندازه عرض
آسمان و زمین است، طول آن را خدا می داند.

امروز، مطالعه تنها راه دریافت حقایق است

۲- چه انسانهایی با چه روحیههایی باید مطالعه کنند؟

طبق این بحث که گذشت همه باید مطالعه کنند، مگر اینکه کسی
استادی داشته باشد که به جای اینکه بخواند، مطالب را به او بگوید. البته
چنین سیری در این دوره دیگر محال است. چون ساحت بشر عوض شده
است. به عنوان نمونه شما بگویید ببینم: کسی می تواند بلند شود تمام این
حرف های من را همین حالا تکرار کند؟! هیچ کس نمی تواند، چون این
بشر اصلاً ساختش عوض شده است؛ بهانه چیزهایی می گیرد که دوره اش
گذشته است، مثل این است که در زمستان یکی هوس یک چیزی بکند
که دوره اش بهار است.

در صدر اسلام طرف این گونه بود؛ گوش می داد، گوش می داد تا
پیامبر ﷺ یک سوره را می خواندند، همین که تمام می شد او هم یاد گرفته
بود. «ابوالأسود دُوْنَلِی» می گوید که رفتم در ربنده اباذر را دیدم، شروع
کرد این حدیث مشهور «ای اباذر» که پیامبر ﷺ به اباذر نصیحت کرده اند
به این بلندی را گفت و ابوالاسود می گوید همچنان او می گفت و من
یادداشت می کردم. یعنی ابوذر که این حدیث را سال های گذشته در

۷- سوره حدید، آیه ۲۱.

مسجد، از پیامبر ﷺ شنیده حالا پس از چند سال دارد تکرار می کند. یعنی اینقدر با حافظه های شان کار می کردند، اما آن دوره گذشته است. همین حاج آقامهدی منصوری (مداح)، یک پدر بزرگ داشت همسایه ما بود دکان بقالی داشت، سواد نداشت ولی حساب خودش و حساب بقیه هم دست این بود، چون سینه اش یک کامپیوتر بود. اما دیگر چنین بشرهایی در دنیا کم هستند، چرا؟ طرف گفته بود: «چون ما سواد داریم دیگر فکر نمی کنیم!» واقعاً هم همین طور است، اصلاً ساحت بشر امروز این گونه شده است.

بسیار خوب، حالا چه کار کنیم؟ شما یا باید که «اویس قرنی» بشوی و یک سینه، طوری که وقتی از مدینه برایت پیغام می آورند که این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شده است سینه ات بگیرد و تکرار کنی. یا باید همان اسراری که تا دیروز یک استاد به قلب می رساند را با مطالعه نوشته های خلوت علما بیایی. امروز این بشر گم شده است، این بشر ساحتش عوض شده است. اینکه حضرت آیت الله بهجت می فرمایند که: «علم تو استاد توست»، برای همین است که دوره امروز همین است که تو یک اطلاعاتی از کتاب های صحیح دینی می گیری بعد با اینها می توانی زندگی کنی، یک زمانی این خبرها نبود. پس این جمله را داشته باشید که امروز کتاب جای آن عالم و آن ساحت و آن خانقاه را گرفته است.

یک زمانی شما در خانقاه می نشست، یک استاد می آمد ذکر می گفت شما هم می گفتی. خانقاه ها تا قرن دهم چیزهای خوبی بوده اند، خانقاه کنار مسجد بود. طرف در خانقاه می نشست و تأمل می کرد سینه اش را باز

می کرد آماده می شد، بعد همین طور می گرفت، و بعد هم این ها را توی سینه اش داشت و تکرار می کرد.

امروز بشر این طور نیست، امروز بشر از این جهت گم شده است و آن رفع مشکل این است که «کتاب»، خلوتش را به جای سینه اش پُر کند. این جاست که همه باید با کتاب انس داشته باشند، همه هم باید مقصدشان عالم قدس باشد.

فقط این می ماند که استعدادها متفاوت است، هر کس باید اندیشه مناسب استعداد خود را پیدا کند. مثلاً آیت الله بهاء الدینی «رحمة الله علیه» از آنچه خدا برایش گذاشته بود خوب استفاده کرد. درست است که ایشان نمی روند اسفار ملا صدرا «رحمة الله علیه» را بخوانند، اما چون استعداد اسفار را خدا به او نداده است، پس بنابراین جای خالی آن را هم برای خود حس نمی کند. فردا حس نمی کند یک چیزی کم دارد، چون به اندازه استعدادش کار کرده است. درست است که ما باید برای استاد بزرگ خودمان کسانی که جامع ترند را انتخاب کنیم، اما آنها برای خودشان جای خودشان اند، شما هم همین طور؛ شما نباید به من نگاه کنید من نباید به شما نگاه کنم. توصیه می کنیم این بحث که «خود باشیم و خود شویم» را رها نکنید. یعنی هیچ وقت نباید خواهرها مثل برادرها بشوند یا برادرها مثل خواهرها بشوند یا همه خواهرها مثل هم باشند، برای هر کسی یک راه ارتباط با عالم غیب هست از طریق آن اندیشه هایی که بزرگان در اختیارش قرار داده اند.

پس هر کس باید خلوت داشته باشد و اندیشهٔ مناسب روحش را بشناسد و با آن زندگی کند. خداوند همان‌طور که پیغمبر می‌پروراند و دانشمند می‌پروراند، دانشمند مناسب روح شما را پرورانده است، بگردید پیدا کنید، می‌شود. همین‌طور که یک عده‌ای به جهت گناهان نمی‌توانند پیغمبر زمان‌شان را درک کنند، یک عده‌ای به جهت گناهان و هوس‌ها و کبرهای‌شان نمی‌توانند دانشمندان مناسب روح‌شان را که خدا برایشان پرورانده است درک کنند، این‌ها فردای قیامت چه غصه‌ها می‌خورند به جهت این غفلت‌های‌شان!

مطالعه؛ مقدمهٔ «ذکر بی‌نیاز از مطالعه»

۳- کسانی که مطالعه با روحشان سازگار است، آیا باید راهی را که شروع کرده‌اند تا آخر ادامه دهند یا پس از یکی دو سال که به یک سطحی از اطلاعات و قدرت تحلیل رسیدند، دیگر کافی است؟

جواب این سؤال، هم آری است و هم نه. بله انسان باید دائماً کتاب ذکر داشته باشد. البته تا یک مدتی با مطالعه کتاب‌های مبنایی اطلاعات به دست می‌آورید، اما این‌طور نیست که شما تا آخر نیاز داشته باشید کتاب بخوانید تا چیز یاد بگیرید، نه! این‌طور نیست. اگر به لطف الهی خوب شروع کنید، بعد از یک مدتی کتاب‌ها دیگر چیزی به شما یاد نمی‌دهد، اما قصهٔ شما کتاب ذکر شماست. حالا عجله نکنید، می‌رسید به یک جایی که بعد از بیست‌سی سال «مطالعه» و «در عالم تفکر به سر بردن»، می‌بینید که انس با کتاب‌ها یک عالم دیگری برای شما دارد یک معنی دیگری

دارد. این جا هست که آرام آرام می بینید با انسان های جامع بیشتر هم خلوت می شوید، و روایت بیشتر برایتان معنی می دهد و آرام آرام ان شاء الله قرآن برایتان خلوت پرکن عجیبی می شود. دیگر این جا حتی نگفتیم «المیزان»، گفتیم «قرآن». اینجا دیگر فقط قرآن است که می توانید با آن انس بگیرید، بالاترین مقامی که انسان زیر این آسمان می تواند پیدا کند این است که زندگی اش «انس با قرآن» به عنوان کتاب ذکر بشود. یک چیز عجیبی است! یک ورقی است که هر چه بگوییم نمی دانیم چیست، به هر صورت همه تان هم باید این حالت را داشته باشید.

نباید همه اوقات یک جور مطالعه کنیم

۴- همیشه باید یک جور مطالعه کنیم؟ نه، به این منحنی مطالعات تان دقت کنید، یک وقت است دوره دانشجویی است و باید غلبه را بیشتر بگذارید برای تفکر در رشته تحصیلی تان، مثلاً می آید ۷۰٪ وقت تان را می گذارید درس های تان را می خوانید ۳۰٪ از وقت تان را کتاب های روحانی و معنوی می خوانید. بعد که تابستان شد، عکسش می کنید. دوباره وقتی که اول سال می شود، مثلاً پنجاه پنجاه می شود. نزدیک امتحان ها که می شود، مثلاً بیست - هشتاد می شود یا ده - نود می شود.

دو نکته برای دانشجویان

الف) دوران دانشجویی؛ بذر زندگی آینده
وقتی شما وارد پهن دشت زندگی شدید و از تحصیلات دانشگاهی در آمدید، آن اسکلتی که برای خودتان ساخته اید، آن شخصیت و منشی که

برای خودتان در دانشگاه پی ریزی کرده‌اید، در زندگی خیلی به کمک‌تان می‌آید. کسی که در دانشگاه شخصیت دانشجویی پیدا نکرده باشد، در زندگی‌اش فقط موضوعات عوض می‌شوند؛ یک روز باید فیزیک بخواند، یک روز هم باید تفسیر بخواند. به اصطلاح می‌گویند: انسان عاقل، انسانی است که تفاوت گرایش‌ها می‌تواند جای خودش را پیدا کند. انسان عاقل، انسانی است که متحجر نباشد، بلکه بتواند با حادثه‌ها بازی کند و خودش را در موج حادثه‌ها حفظ کند.

پس دو موضوع را فراموش نکنید؛ اولاً اینکه اگر در زندگی دانشجویی، شخصیت علمی و فکری پیدا نکنید، یا با گرفتن لیسانس یا فوق لیسانس و یا دکترا از شر تحصیلات راحت می‌شوید و می‌گویید: دیگر راحت شدم. پس یعنی این درس، بار شما بوده است. چرا؟ چون خودتان را به عنوان یک اندیشمند^۸ نساخته‌اید. اما اگر به‌خصوص در همین دوره لیسانس، شخصیت دانشجویی‌تان را ساختید یعنی فکر کردن جزء منش شما شد، بعداً در پهن‌دشت زندگی قدرت انتخاب‌تان آسان‌تر می‌شود. شما الآن خیلی نمی‌توانید انتخاب آزاد بکنید، درس‌ها و محیط نمی‌گذارند. اما آنجا قدرت انتخاب‌تان آزاد می‌شود، چه بخواهید تحصیلات را ادامه بدهید چه نخواهید. پس این نکته را مواظب باشید؛ که شما اولاً آن منش دانشجویی را این‌جا استحکام ببخشید. و واقعاً «در حقیقت دوستان دشمن‌اند» را این‌جا متوجه باشید؛ آن دوستی که

۸ - اندیشمند نه به این معنی که در رشته خودتان اندیشمند شوید، یعنی صاحب یک

شخصیت فکری و جهان‌بینی صحیح بشوید.

نمی‌گذارد تو این‌جا شخصیت علمی پیدا کنی واقعاً دشمن توست، خیلی دوستانه به او بگو: من با تو زندگی نمی‌کنم. خیلی خوب باید بگویی: بین برادر و خواهر، تو حالِ بیشتر اختلاط کردن داری، من سختم است در کنار تو زندگی را با اختلاط کردن و گپ زدن تمام کنم. هیچ ضرری هم ندارد، یک همت بکنید و از این مشکل بیرون بیایید. إن شاء الله که چنین چیزی نیست اما اگر یک وقت چنین مشکلی هست، همیشه این را مد نظر داشته باشید: کسی حق ندارد زمینه تفکر من را با بطالت‌های خودش از من بگیرد.

این راحت‌شدن از دست دوستانی که خلوت آدم را به هم می‌زنند را از خدا بخواهید؛ که خدایا! یک‌جوری حلش کن من عقلم نمی‌رسد، از دست این رفیقم که نمی‌گذارد زندگی‌ام را این‌جا در دوره دانشجویی بارور کنم یک‌جوری من را نجات بده. باید نجات پیدا کنید.

(ب) برنامه‌ریزی؛ شرط لازم استفاده از وقت

نکته دوم اینکه به این غلبه درصدها توجه داشته باشید، این هنر شماست. ما چون از این کار نتیجه گرفتیم که دائماً برنامه نوشتیم، به دوستان هم توصیه می‌کنیم دائماً برنامه بنویسید، به خصوص در این دوره‌هایی که شما هستید. شاید باید ماه به ماه برنامه بنویسید. مثلاً یک برنامه باید بنویسیم که صبح چه موقع بلند بشویم چقدر ورزش کنیم چه ساعتی مطالعه می‌کنیم این ساعت این درس مشخص را می‌خوانیم، بعد یک هفته که می‌گذرد می‌بینیم انگار نمی‌شود. «نمی‌شود» یعنی چه؟ یعنی پدیده‌های جدیدی به وجود می‌آید که نمی‌شود. بسیار خوب، برنامه را

عوض می‌کنیم. برنامه‌های خیلی آرمانی نریزید که نتوانید انجام بدهید، ولی حتماً برای خودتان برنامه بریزید. حتی برنامه خواب مناسب هم بریزید، طوری که حتی اگر می‌خواهید هجده ساعت هم بخوابید توی برنامه بخوابید. این بهتر از این است که همینطور بخوابید ولی معلوم نیست چند ساعت خوابیده‌اید، اما وقتی ببینید روزی هجده ساعت با برنامه خوابیده‌اید متوجه می‌شوید چه بلایی سر خودتان آورده‌اید.

یک وقت است آدم فکر می‌کند خیلی مطالعه کرده است؛ وقتی می‌گوییم ما از ساعت ۸ تا ۹/۵ می‌خواهیم این کتاب را بخوانیم معلوم است چقدر مطالعه کرده‌ایم. اما وقتی که می‌گوییم پیش از ظهر این کتاب را می‌خوانیم اصلاً معلوم نمی‌شود چه کار کرده‌ایم. برنامه بریزید و طبق برنامه هم عمل کنید.

در برنامه‌های تان انعطاف هم باشد، یک چیز خشک خشن آهنین نمی‌شود. برنامه‌های تان را هم دائماً عوض کنید، ولی دوباره برنامه بریزید؛ مثلاً اگر می‌بینی این ساعت از صبح که بلند بشوی خوابت می‌گیرد باید نیم ساعت بیشتر بخوابی، یادداشت کن که طبق برنامه: «نیم ساعت بیشتر می‌خوابم» و دوباره برنامه بنویس، ولی برنامه را بنویس. به خصوص اوقاتی که مثل تابستان برایتان پیش می‌آید، اگر برنامه نریزید یک دفعه می‌بینید سه ماهه تابستان به اندازه دو ماه گذشت. این نکته را همیشه مد نظر داشته باشید که در این برنامه‌ریزی‌ها، موجهای بالا و پایین و غلبه و مغلوبه را رعایت بکنید.

توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه

۵- در دوران دانشجویی، بیشتر چه بحث‌هایی را بخوانیم و پس از دوران دانشجویی چه بحث‌هایی را؟

«یک مبنا بگذارید که همچنان ادامه یابد». این یک حرف کلی است که بعد از شاء الله آن را شرح می‌دهیم.

در دوران دانشجویی، در سطحی گسترده، انسان به همه چیز سر می‌زند. یک تعبیر بسیار خوبی آیت الله مصباح داشتند، می‌فرمودند: شما دانشجویان یک اقیانوس اطلاعات هستید اما به عمق نیم سانت. حرف‌شان هم واقعاً درست بود. یعنی دوران ما این طوری بود که بچه‌ها خیلی کتاب می‌خواندند، یعنی یک روحیه خیلی خوبی بود که همه خیلی کتاب می‌خواندند همه چیز هم می‌خواندند. مثلاً رشته ما زمین‌شناسی بود، ولی جامعه‌شناسی هم می‌خواندیم، فلسفه هم می‌خواندیم، همه چی می‌خواندیم، کتابهای مارکسیست‌ها را می‌خواندیم، کتابهای امثال آقای بازرگان را می‌خواندیم. شاید باورتان نیاید؛ بعضی از مذهبی‌ها بیشتر از غیرمذهبی‌ها کتاب‌های آنها را می‌خواندند، من خودم یادم هست و ادعا می‌کنم: به لطف خدا بیشتر از اکثر مارکسیست‌ها، کتاب‌های مارکسیست‌ها را خوانده بودم، خودشان هم می‌دانستند. حرف آیت‌الله مصباح خیلی حرف درستی است، اصلاً انگار دانشجویی یعنی همین که آدم اول به همه چی یک سری می‌زند.

در دوره دانشجویی الحمدلله ارتباطات خیلی زیاد است آمادگی‌ها خیلی عجیب است، حتی وقتی کتابی را می‌خوانید می‌دانید کدام

صفحه‌اش این نکته بود، بعداً این خبرها نیست بعداً اصلاً یادتان نمی‌آید این نکته در کدام کتاب بود. هیچ اشکالی هم ندارد، یعنی نباید این‌طور نباشد. گاهی انسان آرام آرام به کلیات سیر می‌کند و دیگر از جزئیات آزاد می‌شود، ولی این استعدادی که شما الآن می‌توانید این همه آمادگی داشته باشید که مطالب علمی را بگیرید، از دست ندهید، خوب بخوانید. خیلی عجیب است؛ شما گاهی می‌بینید که در عرض ۲۴ ساعت یک کتاب می‌خوانید. من یادم است این کتاب «امیرکبیر» آقای «رفسنجانی» و کتاب «سید جمال‌الدین اسدآبادی» از آقای صدر و آثقی به آن قطوری هر کدام را ۱۸ ساعته خواندم، همین‌طور مثل مرتاض‌ها نشسته بودم و تکان نمی‌خوردم حتی دستم را هم تکان نمی‌دادم که حواسم پرت نشود، تنها حرکت فقط ورق‌زدن بود. به این شکل می‌خواندیم و همه‌اش هم در ذهن مان می‌ماند.

اما مواظب باشید:

ای بسا ابلیس آدم‌روی هست | پس به هر دستی نباید داد دست
مواظب باشید در مطالعات خود دو نکته را رعایت کنید: از یک طرف مطالعات شما یک مینا داشته باشد که هیچ‌گاه رها نشود و تحت یک سیر بلند مدت منسجم شود، و از طرف دیگر آنچه می‌خواهید بخوانید را بنا به ضرورت انتخاب کنید نه اینکه هرچه به دستتان رسید و میل داشتید را بخوانید. اگر اینها را رعایت نکنید، بعد از مدتی از مطالعه کردن خسته

می شوید و از آنچه که از طریق مطالعه کردن می توانستید به آن برسید باز می مانید.

طوری مطالعه کنید که به فهمی عمیق برسید

بعد از این دوره یک انتخاب عمیق می توانید بکنید، این انتخاب عمیق شما دو تا پایه باید داشته باشد. یک پایه اش چیزی است که سلیقه ای نیست شما باید واردش شوید: و آن روح دینی و ارتباط با قرآن و ارتباط با اهل البیت است، شما باید دستگاهتان را طوری تنظیم کنید که به آنجا برسید. جان همه انسانها اهل البیت است، جانِ جانِ همه، قرآن است. پایه دوم اینکه: «طوری زندگی را شروع کنید که در رابطه با نیازهای روحی و روحانی تان به عمق برسید». این دو پایه، یک پایه کلی است و یک پایه جزئی، خودتان در مورد هر دو فکر کنید.

پیشنهاد چند سیر مطالعاتی

اما برنامه ای برای همه زندگی تان، چه در دوره دانشجویی و چه بعد از آن:

۶- آیا هر چه اعم از روزنامه ها و مجلات و کتاب هایی در موضوعات مختلف به دستمان رسید را بخوانیم یا باید سیری خاص را پیش گیریم؟ آیا از طریق فلسفه شروع کنیم؟
توصیه ما این است که: اگر می توانید. فلسفه را کار کنید، بعد عرفان را کار کنید، منظور از عرفان این است که کار را به «معرفت النفس» بکشانید، «معرفت النفس» خیلی مهم است.

شما الآن «بداية الحكمة» از علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» را که بخوانید، بدنه فلسفه دست تان می آید. نوارهای شرح بدایه، ۱۰۵ جلسه از آقای فیاضی هست CD هم شده است، دوسه تایی که دور هم بنشینید یک برنامه بریزید در عرض یک سال یا یک سال و نیم می توانید تمامش کنید. ممکن است اول هم جا بخورید که: اینها به چه درد من می خورد؟! اینها فکر است، فکر به چه درد می خورد؟ فکر، نان و آب نمی شود ولی به قول ارسطو: بیشتر باید فکر مقصد باشد یا نان و آب؟! خود «خوب فکر کردن» یک مقصد است.

بعد اگر رسیدید، شما از جلد پنجم «اسفار» ملاصدرا را که شامل نکات عمیق توحید و معرفت نفس است با شرح های آیت الله جوادی بخوانید. با حوصله هم بخوانید. اصلاً نگویید شما از بقیه کمترید، بشر دوره آخرالزمان آمادگی های خاصی دارد. گویی خود ملاصدرا «رحمة الله عليه» برای آخرالزمان مطلب نوشته است، ما دلیل داریم خودش هم در این قضیه یک حرف هایی دارد.

شما اگر فلسفه ملاصدرا جلد ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ را خوب بخوانید، این یک برنامه خوبی است. جلد ۸ و ۹ را هم می توانید از روی ترجمه ما بخوانید. ما آنجا سعی کرده ایم اصطلاحات فلسفی کمتر باشد، و بیشتر سعی کرده ایم موضوعات را به کار ببریم. این، یک برنامه خوبی است. بعد از این اگر فرصت کردید، وقت تان را مدتی در عرفان «محي الدين» صرف کنید، یعنی «فصوص الحکم» محي الدين را بخوانید، خیلی به درد تان می خورد. البته این دیگر عمومی نیست، اگر می توانید. هر کسی امروز بخواهد در

دنیا حرف داشته باشد، باید عرفان بلد باشد، و نمی شود کسی عرفان اسلامی را کار کند بدون اینکه عرفان محی الدین را کار کند. نمی گوئیم اینها را فردا بخوانید، این برنامه ای را که می گوئیم، بلندمدت است نمی دانیم کی به این جا می رسید. ما یک برنامه بزرگ دراز مدت را جلوی فکر عزیزان می گذاریم، شما خودتان ببینید از کجای آن باید شروع کنید و کجای آن را باید بخوانید. این، یک طرح.

یک طرح دیگر این است که با کتاب های امام خمینی «رحمة الله علیه» خیلی چیز به دست می آورید. یعنی بیاید کتاب «آداب الصلوة» امام را کار کنید، بعد آرام آرام «شرح دعای سحر» را و کتاب «مصباح الهدایة» بعد کتاب هایی مثل شرح «جنود عقل و جهل» امام را کار کنید. آرام آرام قوت می گیرید «سر الصلوة» را هم کار می کنید. به این شکل ذهن بسیار خوبی پیدا می کنید. اینها که می گوئیم، زمینه ای است تا بعد بتوانید با آیه و روایت زندگی کنید.

به کسی بگوئید بیاید مثلاً «آداب الصلوة» را برایتان بگوئید، حالا ممکن است «آداب الصلوة» خیلی پیچیده نباشد ولی می توانید به یکی بگوئید بیاید دعای سحر را برایتان بگوئید. اگر دیدید سواد ندارد فقط یک سری اصطلاحات بلد است، او را رها کنید به یکی بگوئید که خودش این علم را بشناسد نه اینکه فقط حفظ کرده باشد. کسی باید باشد که خودش در عالم این کتاب باشد. چنین کسانی هستند، نگویید که نیستند، اینها هستند اما تیشان این گونه است که باید خودشان را قایم کنند، اگر خودشان را مطرح کنند معلوم است که عرفان نخوانده اند. پس هستند، باید پیدا نباشند.

حالا شما چه کار کنید؟ خدا خودش چنین کسانی را جلوی راهتان می‌گذارد، البته منظور ما یک مرشد در سلوک عملی نیست، منظورمان یک معلم عالم است.

البته در این وادی‌ای که گفتیم، ما امام و آیت‌الله‌جوادی و علامه طباطبائی را از هم منفک نمی‌کنیم. معتقدیم اگر بتوانید آثار امام «رحمة‌الله‌علیه» را تا یک حدی کار کنید بعد به سراغ «المیزان» بروید، راحت‌تر المیزان را می‌فهمید. دور هم بنشینید با هم کار کنید، کتاب و نوار و استاد هست، اما بدانید می‌خواهید چه کار کنید.

ما الآن حضور ذهن نداریم، شما شاید بهتر بدانید؛ روح تفکر شهید مطهری مقدمه خوبی است، ولی ما معتقدیم شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» برای حالا همه حرف‌ها را نزده است. یعنی شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» تا یک زمانی خیلی به شما کمک می‌کرده است، اما امروز فرهنگ مدرنیته چهره واقعی‌اش را ظاهر کرده، که در زمان شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» ابدأ موضوع جهان این مسئله نبوده است. یعنی در رابطه با شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» آنچه را که گفته است اجر بنهید، نه آنچه را هم که نگفته است بگویید گفته است.

علامه طباطبائی و امام «رحمة‌الله‌علیهما» و امثال این بزرگان در یک افق برزخی بوده‌اند آنها اصلاً از زمان بالاتر و برتراند. علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» صدسال که هیچی، صدها سال جلو است. کسی که برزخی شد، دیگر از محدوده زمان در می‌آید. برای همین هم حرف‌های ملموس نمی‌زند، قاعده می‌گوید. حالا یک شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» می‌خواهیم که این حرف‌ها را

ملموس کند. حالا اگر ملموس کرد، می آید در یک محدوده‌ای که همه می توانند بفهمند. من همین حالا برای کتاب‌های شهید مطهری «رحمة الله علیه» خیلی ارزش قائلم، اما معتقدم با اینها قانع نشوید کنار کتاب‌های شهید مطهری امثال کتاب‌های شهید آوینی «رحمة الله علیه» کمک‌تان می‌کند.

باز هم حرف هست ولی ما بیش از این فکر نکرده‌ایم، خودتان کمک کنید ببینیم برای سطحی پایین‌تر چه مطالبی را پیشنهاد می‌کنید که یک سیر مطالعاتی باشد. باید کتاب‌های آدم‌های عالم‌دار را خواند، همین طوری هر کتابی را خواندن، بعد از یک مدتی خستگی می‌آورد.

برنامه بریزید تا برنامه بشوید

۷- آیا برای مطالعه، باید زمان خاصی را تعیین کنیم؟ آیا در طول روز ساعتی را به مطالعه اختصاص دهیم یا در طول هفته؟

بله، همان‌طور که عرض کردیم، حتماً برنامه بریزید. الا اینکه إن شاء الله بعد خودتان برنامه بشوید. می‌گویند «حارث مُحاسبی» وقتی هم که خیلی پیر و فرتوت شده بود به طوری که اصلاً نمی‌توانست روی پای خود بایستد همین که اذان می‌گفتند، بدنش راست می‌شد نمازش را می‌خواند و دوباره می‌افتاد. چنین کسی دیگر اصلاً خودش برنامه است. به یاد داریم شخصی را که در حال اغما و احتضار بود هیچی نمی‌فهمید، اما همین که مؤذن اذان می‌گفت، چون نمی‌توانست وضو بگیرد شروع می‌کرد روی شکمش تیمم کردن بعد هم الله اکبر را می‌گفت و نماز می‌خواند. نماز که تمام می‌شد دوباره نه خودش را می‌شناخت نه آشنایانش را می‌شناخت.

اینها خودشان بعد از یک مدتی برنامه شده‌اند، حالا بین در برزخ چقدر به اینها خوش می‌گذرد! چون یک شخصیت منظم الهی برای خود تدوین کرده‌اند.

فواید مطالعه در جنبه‌های فردی و اجتماعی

۸- مطالعه، در جنبه‌های شخصی، اجتماعی و فعالیتهای فرهنگی (اعم از فکری و اجرایی) چه فوایدی دارد؟

به نظر ما این سؤال با آن مقدمه حل می‌شود که: از طریق مطالعه، از کثرت به وحدت سیر می‌کنید. و در وحدت، با خدا در همه عالم حاضر می‌شوید. ما معتقدیم اگر به خدا نزدیک بشویم، در همه عالم حاضریم. دیگر اصلاً نیاز نیست که بفهمید بوش فردا چه کار می‌کند. قبل از اینکه آمریکا با این وضعیت به دنیا بیاید که دیگر از آن ابر قدرتی‌اش چیزی نمانده. امام خمینی «رحمة الله علیه» می‌فرماید: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. یعنی اگر توانستید با خدا زندگی کنید، خدا در همه اعصار و در همه زمان‌ها و زمین‌ها حاضر است، به یک معنی خاص هم حاضر است نه به معنی فلسفی‌اش. آن وقت شما اگر با خدا زندگی کنید، در همه اعصار زندگی کرده‌اید. ابتدای بحث شرح نامه ۳۱ (نهج البلاغه) عرض کردیم که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پسرم! کسی دارد برای تو نامه می‌نویسد که مثل اینکه با همه امت‌ها زندگی کرده است. واقعاً همین‌طور است، خدا می‌داند.

این مطالعه، یک وحدتی می آورد. ببینید: شما در مطالعه دائماً باید تمرکز کنید، و همچنان تمرکز کنید. «تمرکز» یعنی چه؟ یعنی «وحدت»، «وحدت» یعنی چه؟ یعنی نزدیکی به احد و هم‌سنخ شدن با احد. حالا بگو ببینم: احد کجا حاضر نیست؟! هر که مجردتر است، حاضرتر است. اگر مجرد بشوید، آن وقت می بینید در همه اعصار حاضرید؛ خیلی راحت می توانید بفهمید نیویورک یعنی چه. اصلاً به شما قول می‌دهم اگر شما هوس نیویورک رفتن دارید، هنوز هیچ جنبه وحدتی ندارید. البته اگر به انگیزه خاص علمی و تحقیقی بروید آن بحثش جدا است. منظور این است که همین طور بدون دلیل بگویی: کاشکی من نیویورک بودم، کاشکی من کره ماه بودم. اگر درست التفات داشته باشی، می بینی که تو همه جای عالم هستی، چه نیازی به نیویورک رفتن؟!

نحوه استفاده از مطالعه در زمینه‌های فردی و اجتماعی

۹- در زمینه‌های شخصی و اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی چگونه از

مطالعاتمان استفاده کنیم؟

اصلاً ما نمی‌خواهیم استفاده بکنیم، ما می‌خواهیم در مقام علم باشیم. خود بودن در این مقام، همه آن نتیجه‌ها را به همراه می‌آورد. یک نفر خدمت پیامبر ﷺ رفته بود. همان‌طور که می‌دانید پیامبر ﷺ، تجلی کامل عالم غیب است. بعد به پیامبر ﷺ گفته بود که «ای قیامت! تا قیامت راه چند؟»! یعنی خود علم مقصد است، این علمی که ما می‌گوییم، نه آن علم فیزیک و شیمی. یعنی آن علمی که ما می‌گوییم با آن به خلوت علما وارد

می‌شوید، این خودش عالمی است. پیشنهاد ما این علم است که انتهای این علم، قرآن است و حضور در باطن عالم. پس استفاده یعنی چه؟ خودش استفاده است.

جلسات اخلاقی و مطالعه زندگی نامه بزرگان و شهدا؛ محرکی

برای سلوک

۱۰- در کنار مطالعات عقیدتی، چقدر باید مطالعات و جلسات اخلاقی را مد نظر داشت و سرگذشت بزرگان و زندگی نامه شهدا را مطالعه کرد؟ این سؤال خوبی است. اصل و مقصد، «سازمان فکری یافتن در زندگی» است، خوب دقت کنید؛ شما با مطالعه، سازمان فکری پیدامی‌کنید. چون همانطور که می‌دانید؛ در این نحوه مطالعاتی که پیشنهاد کردیم، یک شخصیت «وحدانی» به آدم دست می‌دهد. «وحدت» یعنی انضباط کامل. پس ما در مطالعات مان به این سازمان می‌رسیم، و در این «سازمان فکری یافتن»، فلسفه و عرفان و تفسیر و روایت آرام آرام پیدا می‌شود.

آن اخلاقی که شما می‌خواهید به خودتان ببندید، اخلاق حقیقی نیست. ببینید: یک وقت است دائم به خودتان می‌گویید: «راست بگویم، زشت است دروغ بگویم». این بد نیست؛ اما یک وقت است می‌گویی: اصلاً یعنی چه که دروغ بگویم؟! اگر دروغ بگویم، با خودم دعوا می‌شود در واقع خودم را نفی می‌کنم. یعنی یک طوری می‌شوید که همه‌اش با خودتان دعوا می‌تان است که چرا این کار را کردی؟! اینکه

می گویند مؤمن هر شب محاسبه می کند، به خاطر این است که انسان اخلاقش از خودش جدا نیست که بخواهد اخلاق را بر خودش ببندد. تعبیر ملاصدرا «رحمة الله علیه» خیلی عالی است؛ می گوید: «نباید شما سنگی بشوید که روی آن را طلا می گیرند، باید سنگی بشوید که طلا شده است». این مطالعات و تفکرها و علمها، شخصیت انسان را عوض می کند نه اینکه آدابش را عوض می کند. حالا به این جمله دقت کنید: «در اثنای تفکر، اخلاق جای خود را باز می کند و آرام آرام برای ما معنی زندگی بزرگان و شهدا خیلی محرک است». شما وقتی زندگی نامه بزرگان یا شهدا را می خوانید، اگر با آنها هم افق نشده باشید، مطمئن باشید یا مأیوس می شوید یا اینکه از دست شان خسته می شوید. ولی وقتی در این زندگی که آنها انتخاب کردند وارد شدید، می بینید بر زندگی آنها نظاره کردن غذای جان شماست و با آن تغذیه می شوید. وقتی در آن افق، شما زندگی یک عالم یا زندگی یک شهید را می خوانید، عجیب است معنی اش این است که آقا گفت:

کاروان رفت و تودر خواب و بیابان در پیش کی روی ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی؟!

یعنی شهدا نهیب و هشدار به ما هستند که آقا این پل صراط است پس چرا معطلی؟! علامه محمد تقی جعفری «رحمة الله علیه» یک بار دعای خیلی قشنگی کردند، گفتند: «خدایا! این شهدا که از پل صراط دنیا گذشته اند را با اولیاء و اصفیاء محشور کن».

شهدا خیلی عجیب اند، خیلی سخت می شود فهمید شهید یعنی چه. فقط خواهش می کنیم فکر نکنید زمانه، زمانه فهم شهداست، اصلاً از این

فکرها نکنید، حتماً صد سال طول می کشد تا ما بفهمیم شهدا یعنی چه. خیلی طول کشید تا جهان بفهمد اهل البیت یعنی چه، شاید امروز آرام آرام دارند آن فرهنگ را می فهمند، و نشان دهنده این است که زمینه فهم اهل البیت تا حدی فراهم شده است.

دنبال اندیشه‌هایی متناسب با این زمان باشید

این نکته را هم می گوئیم بلکه إن شاء الله زمینه خوبی برای فکرتان باشد. ببینید: همین حالا که من و شما اینجا نشسته‌ایم، در دنیا آدم‌هایی داریم که می دانند این فکرشان ۳۰ یا ۴۰ سال دیگر جای خودش را بازمی کند، این را می دانند و اصلاً هم دلوپس نیستند، این را هم می دانند که اصلاً این حرف را برای حالا نمی زنند. حالا شما دقت کنید، ائمه می دانستند این فکر ۵۰۰ سال دیگر، ۱۰۰۰ سال دیگر جای خودش را باز می کند، این را می دیدند. یا مثلاً خدا خوب می داند که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در زمان نزولش اصلاً در حد بشر نیست که حالا حالاها بفهمند. شاید امروز بشر آرام آرام بتواند به جایی برسد که بفهمد اهل البیت یعنی چه. خودشان هم می دانسته‌اند،^۹

۹- شاید علت این روش را بتوان در سخن مولوی جستجو کرد که می گوید:

وگر از عام بترسی که سخن فاش کنی سخن خاص نهان در سخن عام بگو
 ورا از آن نیز بترس، هله چون مرغ چمن دمبدم زمزمه بی آلف و لام بگو
 برای روشن شدن مطلب به مبحث «وضع خاص آیات مربوط به اهل البیت در قرآن» از جزوه «مبانی نظری نبوت و امامت» رجوع کنید.

همان‌طور که شما می‌دانید؛ همهٔ حواس‌شان این بوده است که فرهنگ اهل‌البیت را سینه به سینه و شانه به شانه به پهن‌دشت فرهنگ بشر برسانند تا بشر آماده شود و بتواند آن را بگیرد. اصطلاحاً به این، فرهنگ «آماده‌گر» می‌گویند، این اصطلاح مدرنش است ولی در فرهنگ اهل‌البیت این شیوه وجود دارد. این را به این جهت عرض کردیم که شما روی این فکر کنید که: یک سری اندیشه‌ها آرام‌آرام جای خودش را باز می‌کند.

پس شما کار خودتان را بکنید؛ فکر خودتان را پیدا کنید، آن چیزهایی که می‌توانید عرضه کنید را عرضه کنید، و آن مقدار که باید خودتان حق باشید تا در حادثه‌ها مضمحل نشوید را دنبال حق باشید.

تفسیر قرآن؛ مقدمهٔ انس با قرآن

۱۱- آیا قرآن و نهج‌البلاغه را بخوانیم یا تفسیر آنها را؟

اول کار بعید است به‌راحتی ما بتوانیم با قرآن و نهج‌البلاغه ارتباط برقرار کنیم. البته این قدر دریای کرم‌اند که اگر کمی هم ارتباط برقرار کنیم چیزهایی به دست می‌آوریم، اما حتماً روی تفسیر وقت بگذارید، یک مختصری تفسیر کار کنید و شرح‌ها را کار کنید بعد إن شاء الله خودتان انس بیشتری پیدا می‌کنید. چون در واقع مفسر کارش این است که این آب زلال آیات و روایات را که از شدت زلالی پیدا نیست نشان بدهد، و به همین جهت دست به آب می‌زند و لذا آب موج پیدا می‌کند و تازه ما متوجه آب می‌شویم و اگر این کار را مدتی از طریق مطالعه کتب تفسیر و شرح روایات ادامه دهید، ان شاء الله به جایی می‌رسید

که خودتان چشم دیدن آب زلال حقیقت قرآن و کلمات اهل البیت را پیدا می کنید.

تزکیه از طریق عقل؛ عملی تر از تزکیه های اخلاقی

۱۲- آیا اگر کتب اخلاقی را بخوانیم، حرف اهل البیت و قرآن را بهتر می فهمیم یا بحث های عقلی و استدلالی را؟

اگر بتوانید اول کار فکری بکنید، شبهه را زمین می زنید. ببینید: گاهی شما هنوز مسأله دار هستید زورتان به مسأله های تان نمی رسد. اگر بتوانید کار فکری و عقلی بکنید وقتی جلو می روید بهتر می توانید قرآن بفهمید. مثلاً شما در دعای کمیل می خوانید که خدایا! تو بالای ملائکه ناظر اینها هستی، ملائکه دارند اعمال ما را می نویسند و تو ناظر آنها هستی «وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَیَّ مَعَ جَوَارِحِی وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیْبَ عَلَیَّ مِنْ وَرَائِهِمْ» بسیار خوب، حالا چی می فهمیم؟! همین طوری می پذیریم. یعنی خدا واقعاً آن بالاست؟! یعنی اینها این پایین اند؟! در یکی از بحث های نهج البلاغه عرض کردیم؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند: خدا قبل از اینکه کرسی و عرش را خلق کند، بوده است. یعنی چه؟ این یک فرهنگ است، این «قبل» چه قبلی است؟ ممکن است بگویید: این «قبل» یعنی اینکه آن بوده است و بعد اینها بوده اند، این حرف ها که اصلاً با عالم غیب نمی خوانند. این زبان اهل البیت، یک زبان متعالی است؛ یا باید خیلی تزکیه کرد تا به آن رسید، یا اینکه از طریق تعقل و تزکیه، احتمالاً هم می رسیم هم می توانیم به بقیه بفهمانیم، بالاخره می شود رسید و از طریق تفکر بهتر می شود.

بهرتر است به جای اینکه بگویید: «کتاب‌های اخلاقی بخوانیم»، بگویید: «آیا اگر کار تزکیه و کار اخلاقی بکنیم، آرام‌آرام با اهل طهارت هم‌افق نمی‌شویم؟». حتماً می‌شوید، چون این روایت‌ها و آیه‌ها را قلب مطهر معصوم گفته‌اند، قرآن هم که از قلب «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» ی پیامبر ظاهر شده‌است و سیر پیدا کرده‌است. پس اگر به قلب این‌ها نزدیک بشویم، زبان این فرهنگ را می‌فهمیم.

ولی اگر می‌بینید که این تزکیه کردن یک کمی مشکل است، آن کاری که ملاصدرا «رحمة‌الله‌علیه» و امثال او کردند عملی‌تر است. آیا شما هم در این دو‌یست‌سال اخیر دقت کرده‌اید؟ عموماً کسانی که به جایی رسیده‌اند، با این سیری که عرض کردیم از ملاصدرا و محی‌الدین «رحمة‌الله‌علیهما» شروع کردند و بعد به اهل‌البیت رسیدند، موفق‌تر بوده‌اند. تقریباً همه بزرگان طراز اول ما که برای خودشان و جهان امروز حرف داشته‌اند، این سیر را داشته‌اند. ممکن است بگویید مثلاً «شیخ رجب‌علی خیاط» پس چی؟! نه، آن یک فرد است. خدا رحمتش کند، برای او لازم نیست خیلی از این کارها را بکند. اما نخواهید که او را یک شخصیت جامع برای خودتان بگیرید، به‌عنوان یک آیت الهی به او نگاه کنید.

از آن حساس‌تر، «مرحوم مجتهدی» است. شما «مرحوم مجتهدی» «رحمة‌الله‌علیه» را با علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» مقایسه کنید ببینید: مرحوم مجتهدی بالاخره زحمت کشیده‌است خیلی از خواسته‌هایش را کنار گذاشته‌است. آیا کتاب «لاله‌ای از ملکوت» در رابطه با زندگی این آقا را

ملاحظه کرده‌اید یا نه؟ بالاخره کارهای عجیب و غریبی می‌کند، خدا رحمتش کند. ولی در این دوره، علامه طباطبائی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله حسن‌زاده و آیت‌الله جوادی‌اند که رشد می‌کنند و رشد می‌دهند. اما ببینید پروریدن آیت‌الله جوادی خیلی کار می‌خواهد، شما یک سیری را پیدا کنید که بیشتر در آن زاویه قدم بزنید. ولی مواظب باشید که شخصیت‌های عرفانی مثل آقای مجتهدی را نفی نکنید. اما راه امثال امام و علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیهم» هم با برکت تر است و هم کم خطرتر.

خطر دکتر شریعی منهای شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه»

۱۳- آیا می‌توانیم کتب شهید مطهری یا دکتر شریعی را به عنوان یک

سیر مطالعاتی برداریم؟

کتاب‌های شهید مطهری را بله، خوب است، کتاب‌های آقای شریعی را نه انصافاً. ما تقریباً همه کتاب‌های شریعی را یک زمانی خوانده بودیم حتی شماره صفحاتش را هم بلد بودیم، اصلاً هم گله‌مند نیستیم. اما واقعاً شریعی آمده است که فقط یک بابی را باز کند، ولی آن بابی که شریعی زحمت کشیده است باز کند الآن فقط دروازه است؛ آن بنده خدا پدرش درآمده است که بگوید از طریق اسلام هم می‌توان انقلاب ایجاد کرد، الآن اسلام انقلابی به گوش فلک رسیده است.

شما الآن با کتاب‌های دکتر شریعی، شخصیت فکری نمی‌شوید، خود شریعی یک شخصیت انقلابی بسیار خوبی شد. ضعف‌هایش جای خودش، ولی آن ضعف‌ها چیزی نیست. شریعی تیش بسیار خوب بوده و

زحمت هم کشیده ولی کامل نبوده است، ضعف هم داشته است، اما مفید هم بوده است. الا اینکه شریعتی را منهای مطهری و طباطبائی مطرح کنید. خدا می فرماید: اهل البیت و قرآن منهای همدیگر مفید نیستند؛ «فَأِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا» خطری که برای من و شما الآن هست، این است که نوشته‌های شریعتی منهای مطهری گروه «فرقان» می سازد، بدون آنکه خود مرحوم شریعتی چنین قصدی داشته باشد. این به خاطر شریعتی نیست، به خاطر این است که این فکر جامع نیست. شریعتی هیچ وقت به شما عالم نمی دهد یک شخصیت فکری نمی دهد، اطلاعات خوبی می دهد، یک حالی می دهد به خصوص از طریق این روح هنرمندانه ایشان که کلمات را اینقدر زیبا ادا می کند، اما در نهایت چه چیزی به دست می آورید؟! امروز از این طریق دیگر چیزی به دست نمی آورید، به خصوص چون جامعیت ندارد. مثلاً تحلیلی که راجع به امامت دارد یک امامت سیاسی است، امامت سیاسی را خیلی خوب مطرح می کند ولی این امامت، امامت «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» نیست. این معنی امامت را باید از تفسیر المیزان علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» و یا کتاب مصباح الهدایه امام خمینی «رحمه الله علیه» به دست آورید.

سیاسی بودن برای انقلاب اسلامی عین دینداری است

۱۴- چگونه فعالیت‌های سیاسی را انجام بدهیم که آرامش‌مان را

از بین نبرد؟

در آن جزوه عالم طلبگی، مطلبی گفته شده که این جا به درد می خورد، ببیند: واقعاً مگر شما دیوانه اید که می خواهید یک کاری بکنید که دعوی سیاسی باشد؟! شما وظیفه تان است که کار سیاسی هم بکنید.

البته ما اصلاً نمی فهمیم کار سیاسی یعنی چه! کار سیاسی به این معناست که «خدا باید در جهان حاکم باشد، خدا هم اگر بخواهد حاکم باشد از طریق پیغمبر و امام معصوم باید حاکم باشد، بعد هم در زمان غیبت باید کسی که سخن خدا و پیغمبر و معصومین را می گوید حاکم باشد، روی این هم باید بایستیم، جان هم بدهیم.»؟! حالا این سیاسی است یا الهی؟! اصلاً می شود این ها را دو تا کرد؟! ما یک وظیفه ای داریم، وقتی شما رسیده اید که تمام نور چشم همه پیغمبرها حاکمیت حکم خداست به همین معنایی که در جمهوری اسلامی حاکم است (حاکمیت نه مدیریت)، دیگر آدم برایش جان می دهد. حالا اسم این جان دادن سیاسی است؟ به من چه! سیاسی باشد. یعنی ما وقتی رسیدیم به اینکه همین انقلاب، نه یک انقلاب دیگر، یک انقلابی است که نور چشم همه اولیاء و انبیاء است، مگر به این سادگی می توانیم از آن دست برداریم؟! شما انقلاب را به عنوان تئوری ببینید، در اجرا که معلوم است بالا و پایین دارد، جایش اینجا نیست بحث کنیم.

اگر شما مسأله تان با این انقلاب حل است و این انقلاب همه حیات شماست چون در مبانی خود همه ظهور حق است. ما پای بندی خود بر آن مبانی را حفظ می کنیم، در اجرا هم تلاش می کنیم این تئوری ها پیاده بشود. ما که انقلاب را قبول داریم حتماً با ضد انقلاب و این هایی که در

اجرا با انقلاب هماهنگ نیستند، مخالفیم. یعنی بنده از همه آدم‌های دنیا، با این مسئول‌های بد، بحمدالله بیشتر مخالفم، چون می‌دانم اینها چه ظلمی می‌کنند! این بد عمل کردن آنها چه ربطی به انقلاب دارد؟! همان طور که کار منافقان را در صدر اسلام از اصل اسلام جدا کردیم که توانستیم شیعه باشیم. این انقلاب یک نور الهی است؛ در طول تاریخ، بعد از حاکمیت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام، هیچ طرحی به پاکی و زلالی این انقلاب نیست.

هنوز فرصت نشده است این را بحث کنیم که شهدا چه چیزهایی فهمیدند و رفتند، آنها یک چیزی بودند! مثل خود انقلاب که یک چیزی بود که یک مرتبه وارد تاریخ بشر شد و حالا حالا همه شوکه‌اند. شهدا هم یک مرتبه به صحنه آمده‌اند و حالا خیلی طول می‌کشد تا شناخته بشوند. این چراغ لامپاها که فتیله دارد و با نفت روشن می‌شود را دیده‌اید؟ اطرافش در آن قسمت نزدیک به چراغ تاریک است، یک کمی که فاصله می‌گیرید نور را می‌بینید. ما اول چراغ وجود مقدس شهدا هستیم، حالا حالا طول می‌کشد تا آنها را بشناسیم. ما نمی‌توانیم بگوییم شهدا چه کار کرده‌اند؟ فقط می‌فهمیم که این ارتباط یک چیز عجیبی است، من گنگ خواب دیده‌ام^۱. واقعاً وقتی سر قبورشان می‌رویم، دست نمی‌دهند. چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را | کسی مقیم حریم حرم نخواهد شد

۱۰ - من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من ناتوان ز گفن و خلق از شنیدنش

اصلاً دست نمی دهند، می گویند: برو پی کارت، تو هنوز خیلی عقبی، کجا آمده ای؟! مدتی طول می کشد تا مردم فرهنگ شهدا را بفهمند و ارتباط پیدا کنند. گاهی روح زلال شما کمک تان می کند، ما حسرت می خوریم که شما بعضاً توانسته اید یک ارتباط مختصری با روح بعضی از شهدا پیدا کنید.

این انقلاب را یک چنین شهدایی شناختند و با آن ارتباط برقرار کردند و فدایی اش شدند. آیا شما حالا کیف نمی کنید عاشق این انقلاب باشید، کنار این انقلاب باشید، با این انقلاب زندگی کنید؟! حالا «اسمش سیاسی است» یعنی چه؟! مثل نماز شب خواندن است، چه فرقی می کند؟! خدمت آیت الله حسن زاده بودیم، شهید افشار، خدا رحمتش کند. به ایشان گفت: حاج آقا یک دستوری بدهید که در این ماه رجب عمل کنیم. آقا می دانستند که بچه ها همه پاسدار هستند، گفتند: «دستور این است که خوب بخورید، جان بگیرید خوب هم بجنگید. حالا وقت جنگ است، اگر بخواهید روزه بگیرید جنگ می خوابد». جنگ را می خواهید با چی مقایسه کنید؟! نتیجه اش را هم می بینید؛ این نامه های بعضی از شهدا نشان می دهد خیلی می فهمند! خود امامی که آن همه جلو است می گوید اینها راه صدساله را یک شبه رفتند. منظور این است که حالا یک کاری کنید خدا هم کمک تان می کند برسید به این انقلاب و فدایی این انقلاب بشوید، پس «سیاسی» به این معنا عین «عبادی» است.

اما از این کارهای بچه گانه که بخواهیم با گروهی رقابت کنیم و آنها رقیب ما بشوند، نکنید. مثلاً آمریکا رقیب ماست؟! به حسین قسم من الآن

آمریکا را پوست گردو هم نمی‌دانم، تازه من بی‌سواد! رقابت آمریکا با ما مثل این است که این مورچه‌ای که دارد از اینجا می‌رود بیاید با ما کشتی بگیرد، اصلاً ما به این مورچه اعتنا هم نمی‌کنیم، نمی‌توانیم. یعنی آمریکا رقیب ماست؟! مثلاً این آقا که آمده است دارد حرف‌های آمریکا را می‌زند، رقیب ماست؟! پوچ است و پوچ. چند سال پیش بود یک شب از خانه یکی از آقایان می‌آمدیم، آقای سروش را دعوت کرده بودند. آن موقع هم آن سروش هنوز این سروش نبود، من یادم است گفتم که سروش خلاص است. خیلی وقت پیش بود؛ آن روزی که سروش، سروش بود، گفتیم: خلاص است، چرا؟ چون احد است که عین بقاست، دامن احد را ول کردن، فناست. شما چشم خودتان الحمدلله باز است، مثلاً این طرف که شعار رفراندوم را می‌دهد، همین قدر که حرص می‌خورید، بخندید. چه می‌گویید؟! اصلاً این فرد می‌داند چه می‌گویید؟! رفراندم! خیلی باطمینان جوابش را بدهید، همان روش مقام معظم رهبری. اگر رهبری پای‌شان به یک جایی بند نبود، اینقدر آرام نبودند؛ عین خیال‌شان نیست. برای اینکه می‌فهمند هیچ خبری نیست. چون واقعاً هیچ خبری نیست. یعنی

گر هزاران‌اند یک تن بیش نیست جز خیالات عدد اندیش نیست
 گرز صندوقی به صندوقی رود او سمائی نیست صندوقی بود
 هزار تا صندوق چند تا صندوق است؟ مسلم تماماً صندوق است، هزار
 تا هم همان یکی است، چون از صندوق بودن بیرون نیست. پس حالا
 صندوق بودن چیست؟ هیچی.

این‌ها چیزی نیست که آرامش شما را برهم بزند، شما با یک آرامشی کار خودتان را بکنید. اگر یک چرندیاتی ضد جمهوری اسلامی می‌نویسد، ما هم راحت جوابش را می‌دهیم. مثل همان طرف که شروع کرد فحش دادن به امام معصوم، امام فرمودند: مسافری، خسته‌ای، بیا برویم خانه ما. می‌رود خانه امام حسن علیه السلام و حضرت متوجه‌اش می‌کنند که بازی خورده‌ای، آن هم با اخلاق خوب. روز دوم که می‌خواهد خداحافظی کند، خودش می‌گوید که آقا من روزی که اینجا آمدم، شما را بدترین آدم دنیا می‌دانستم حالا که دارم می‌روم شما را بهترین آدم دنیا می‌دانم. ما که این قدر دست‌مان پر است، چه چیزی کم داریم که حرص بخوریم؟! شما کم دارید به ما چه ربطی دارد؟! خودت را درست کن. این مسأله را جدی باید داشته باشید که این حرف‌ها نیست که بخواهیم بترسیم و آرامش‌مان به هم بخورد. امام خمینی «رحمه الله علیه» را که همه شما یادتان است، مثل امام باشید.

حوزه، تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست

۱۵- با توجه به آنکه ما مثل علامه حسن زاده و امثال ایشان نمی‌توانیم تمام عمرمان را در مطالعه و تحقیق صرف کنیم، آیا تنها راه رسیدن به قرب از طریق تفکر، رفتن به حوزه است؟ یک دانشجو چگونه می‌تواند این راه را پیماید؟

این سؤالی است که خیلی هم باید روی آن وقت بگذارید. حوزه دو قسمت دارد؛ یک قسمت آن، فن علم دین برای ارائه به بقیه است. مثل

شما که فن علم فیزیک یا شیمی و یا فن دیگری دارید. این قسمت از آن مهم نیست. یک قسمت دیگر آن، دیندار شدن است. ما معتقدیم هر چه داریم، از علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» و امثال ایشان داریم. اما علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» و بقیه فقط برای حوزه حرف نزده‌اند. نمونه‌اش را هم شما ببینید: یعنی بیایید مقایسه کنید الان چند درصد حوزه از علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» استفاده می‌کنند؟ درصد کمی استفاده می‌کنند، ولی علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» برای بقیه هم می‌تواند خیلی مفید باشد.

بنابراین اگر برنامه بریزید، به آن جایی که می‌خواهید برسید می‌رسید امروز زمینه خیلی زیاد است، بنابراین مشکلی ندارید که بگویید حالا حتماً می‌خواهم حوزه بروم تا مشکلم حل بشود. همین آیت الله حسن زاده بهترین بحث‌هایی که خودشان ده‌ها سال زحمت کشیده‌اند با استاد کار کرده‌اند را برای ما می‌نویسند. خودتان می‌دانید ایشان چگونه استاد به دست آوردند؟ خودشان می‌گویند: «به جناب آیت الله الهی قمشه‌ای التماس کردم، و رهایش نکردم. زمستان رفتم، تابستان رفتم، تا دلش نرم شد. بیست جلسه به من درس داد». حالا بهترین بحث‌هایی که از این استادها گرفته‌اند را به این راحتی در اختیار ما می‌گذارند؛ نوار هست، استاد هست، CD هست، باید شما عالم‌تان را پیدا کنید.

این تأکید ما را رها نکنید؛ که «بدانید می‌خواهید چه کار کنید» تا تکلیف‌تان معلوم شود. إن شاء الله یک برنامه‌ای بریزید و عملی‌اش کنید، چون این حرف‌های ما ممکن است گاهی عملی نباشد خودتان بهتر می‌توانید در زندگی‌تان عملی‌اش کنید. البته و صد البته یک نورانی‌تری در

حوزه‌ها هست که مخصوص همان جا است، و اگر کسی امکان رفتن به حوزه برایش هست، فرصت را از دست ندهد.

تأکید ما همین است که اگر مطالعه کردن آنچه که ما می‌خواهیم را به ما ندهد، طبیعی است که از آن فاصله می‌گیریم؛ نمی‌آییم برسیم: «چطور شد که ما از مطالعه کردن خسته شدیم؟»، ولی آرام آرام مطالعه را رها می‌کنیم. اما اگر برسیم به اینکه نه؛ ما یک ابعادی داریم که فقط از طریق مطالعه اقتناع و اشباع می‌شود، برمی‌گردیم و گمشده‌مان را پیدا می‌کنیم.

التفات داشته باشید که عموماً علت سر خوردن از مطالعه، موضوعات بد مطالعاتی است و بد مطالعه کردن، پس هر چیزی را مطالعه نکنید و گرنه خسته می‌شوید و اصل مطالعه را رها می‌کنید. اگر هر کتابی را خواندیم بعد از یک مدتی دیگر نمی‌توانیم مطالعه کنیم. بعد بی‌مطالعه‌گی را با ادای مطالعه، پُر می‌کنیم، یعنی خیلی چیز می‌خوانیم اما چیزی از آن برای ما نمی‌ماند.

در عالم خلوت، علماء بزرگ همراه با تفکر هدیه‌ای که از طرف جبرائیل به دست آورده‌اند را به کتابت در می‌آورند و ما از طریق این مکتوبات با عالم عقل و عالم جبرائیل ارتباط پیدا می‌کنیم. اما بدون مطالعه نمی‌شود، یعنی امروز روزی نیست و هیچ‌روز روزی نیست که شما بتوانید بدون مکتوبات علماء بزرگ به عالم عقل برسید. بر همین اساس، مسأله مطالعه یک چیزی است که نمی‌شود آدم بدون مطالعه زندگی بکند.

بزرگ‌ترین ستم به خودتان، همین است که نفهمیده‌اید با مطالعه نکردن چه چیزی را دارید از دست می‌دهید.

«والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته»